

نگاهی به کتاب «در کمال خونسردی» نوشته ترومن کاپوتی

یک حادثه واقعی به روایت یک نویسنده

کتاب «در کمال خونسردی» ترومن کاپوتی را به ستاره‌ای در ادبیات تبدیل کرد و به عنوان شناخته‌شده‌ترین و بهترین اثر وی باقی ماند. کاپوتی این کتاب را به عنوان اولین رمان غیرداستانی که تا آن زمان نوشته شده بود به خوانندگان معرفی کرد.

در این اثر شخصیت ها و طرز زندگانی آن‌ها و نیز مکان هایی که داستان در آن جریان دارد به طور باور نکردنی قابل لمس هستند و خواننده به راحتی با آن‌ها احساس هم دردی و یکی شدن می کند. کتاب در ابتدا به شیوه یک روزنامه‌نگاری، فرم گرفته به طوری که اطلاعات اولیه، دقیق گردآوری شده‌اند و در مرحله بعد با هنرمندی یک نویسنده رمان روایت می‌شود. «در کمال خونسردی» به روایت یک حادثه قتل واقعی می‌پردازد که در شهرستان فینی در غرب کانزاس و بین سال‌های ۱۹۵۹و۱۹۶۵ اتفاق افتاده بود. در شب ۱۴ نوامبر ۱۹۵۹، دو مرد وارد خانه‌ای در هلکمب کانزاس شده و چهار تن از اعضای خانواده کانلر را که خانواده‌ای ثروتمند و مورد احترام در فینی بودند، به قتل می‌رسانند. غیرمترقبه بودن آشکار و خشونت بی‌اساس این حادثه، چیزی که به ندرت در این منطقه از کانزاس رخ می داد، جامعه اطراف را شوکه و آشفته کرد. به‌طوری‌که ساکنان آن منطقه مشاهده کردند زندگی آرام و صلح آمیز آن‌ها ناگهان توسط خبرنگاران، رسانه‌ها و چشمان بیدار مردم سراسر ایالت متحده مورد هجوم قرار گرفته است. اطلاع کاپوتی از این ماجرا باعث شد مثل یک کارآگاه قدیمی و کلاسیک قدم به قدم در پی سرخ‌ها برود. پس از دستگیری قاتلان پرونده هم طی ماه‌های زیادی با آن‌ها به مصاحبه پرداخت. این کتاب که در گروه مستندنگاری و ناداستان قرار می‌گیرد، چهار فصل اصلی با موضوع‌های «آخرین کسی که آن‌ها را زنده دید، «افراد ناشناس»، «جواب» و «گوشه دارد.

در قسمتی از این کتاب می‌خوانیم:

«شب چهارشنبه ۳۰ دسامبر، برای خانواده کارآگاه ای. ای. دوبی شب خاطره‌انگیزی شد. بعدها، با یادآوری آن شب، همسرش گفت: «الوین داشت توی حمام آواز می‌خواند. رز زرد تگزاس، بچه‌ها تلویزیون تماشای کردند. من داشتم میز شام را آماده می‌کردم برای مهمانی. من اهل نیواورلئانم. عاشق آشپزی و پذیرایی ام و مادرم تازه برایمان یک جعبه آووکادو فرستاده بود و لوبیای چشم‌بلبلی و وای، یک عالم چیزهای دیگر. برای همین تصمیم گرفتم: سلف سرویس بچینم و چند نفری از دوستانمان را دعوت کنم؛ خانواده ماری و کلیف و ددی هوپ را.
آلوین نمی‌خواست، اما من تصمیم را گرفته بودم. ای خدا! این پرونده می‌توانست تا ابد ادامه داشته باشد و از موقعی که شروع شده بود حتی یک دقیقه هم نتوانسته بود فراموشش کند.
خب، من داشتم میز را می‌چیدم، بنابراین وقتی زنگ تلفن را شنیدم از یکی از پسرها خواستم جواب بدهد ثل. پل گفت پای تلفن بابا را می‌خواهند و من گفتم: بگو حمام است. اما پل گفت که فکر می‌کند

بابا حتما باید برود پای تلفن، چون آقای سنفورد از توپکا زنگ می‌زند. رئیس الوین. الوین، فقط با یک حوله دورش، گوشه‌ی تلفن را گرفت. این کارش خیلی عصبانی‌ام کرد. همه‌جا را خیس کرد. اما وقتی رفتم کهنه‌زمین شور را بیاورم، صحنه بدتری دیدم آن‌گربه، آن بیت خرفت، روی میز بود و داشت خودش را با سالاد گوشت خرتجگ خفه می‌کرد. با آووکادوهای شکم‌پر من.»

زادروز

شاعر داستان‌های طبیعت

«آن‌هایی که توی بستر می‌مانند، یا توی وان پرآب، مثل هم‌اند. آن‌ها می‌گذراند آواز نهنگ‌های آبی‌رنگ و گریز شاهانه‌ی زمان که سپری می‌شود. تا قلبشان رخنه‌کند.» (دیوانه‌بازی، کریستین بوئن، برگردان فارسی پرویز شهدی، نشر چشمه)

امروز دوشنبه بیست و چهارم آوریل درگذشتن بوئن - Christian Bobin (۲۰۲۲ - ۱۹۵۱ -

میلادی) است. این نویسنده فرانسوی در ایران کمابیش شناخته‌شده است و خواننده‌های خاص خود را دارد. از میان حدود ۶۰ اثری که بوئن منتشر کرد شاید بیش از نیمی از آن‌ها به فارسی برگردانده شده است («دیوانه‌بازی»، «ایزابل برو»، «پاکی برف»، «ایزابل برو»، «آن فروترین: زندگی فرانسوآی قدیس، و...»). عشق و ایمان و طبیعت و کودکی از موضوع‌های نوشته‌های اوست.

زین قنبر

علیرضا حیدری|مدرس ویراستاری

- ناوبراسته ✖**

در جریان تماس امیرعبدالمهیان با جاووش اغلو، مراتب موافقت وزارت خارجه کشورمان با ایجاد دفتر حفاظت منافع ایران در آلبانی را از طریق ترکیه اعلام واز مساعی جمیله ترکیه قدردانی کرد.

- ویراسته ✔**

دربی تماس تلفنی امیرعبدالمهیان با جاووش اغلو، وزارت خارجه کشورمان با ایجاد دفتر حفاظت منافع ایران در آلبانی از طریق ترکیه موافقت واز همکاری خوب ترکیه قدردانی کرد.

📌 نکته

نشر این خبر سال ۱۴۰۲ تقریباً از نشرهای عصر قاجار چیزی کم نداشت، بفر روز وساده بنویسیم.

#زین_قنبر_پارسی

پیکر شاعر آیینی امروز تشییع می‌شود

خاک سپاری

عباس براتی پور در

قطعه هنرمندان

چهره روز

ایبنا، پیکر عباس (عباس علی) براتی پور،

شاعر پیشکسوت انقلاب، امروز پس از برگزاری مراسم تشییع از حوزه‌هنری برای خاک‌سپاری به قطعه هنرمندان بهشت‌زهرای تهران انتقال پیدا خواهد کرد.
آن مرحوم روز جمعه یکم اردیبهشت در هشتادسالگی بر اثر ایست قلبی جان به جان آفرین تسلیم کرد.
براتی پور چهاردهم اردیبهشت ۱۳۲۲ در تهران زاده شد. او در واپسین سال‌های دانش‌آموزی در مقطع دبیرستان به عرصه شعر ورود کرد.
سال ۱۳۴۱ به استخدام نیروی هوایی درآمد و در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۵ به آمریکا فرستاده شد تا در رشته الکترونیک دوره ببیند. با پیروزی انقلاب اسلامی

پیکر شاعر آیینی امروز تشییع می‌شود

فعالیت ادبی خود را افزایش داد و به شکل جدی شعر گفت و در محافل ادبی حضور پیدا کرد. در پیشینه او دبیری جلسات حوزه هنری تبلیغات اسلامی و عضویت در شورای شعر و مؤسسه هنرمندان پیشکسوت دیده می‌شود.
این شاعر آیینی سروده‌های بسیاری از خود به جا گذاشت. برخی از کتاب‌های او عبارت است از «بهت نگاه»، «ارغوانی‌ها»، «دل و دریا»، «تا طلوع گل سرخ (گزیده اشعار)»، و جز این‌ها.

- در نگاه دیگران

مصطفی محدثی خراسانی، شاعر پیشکسوت: در بدو پیروزی انقلاب چندچهره که از سال‌های قبل به‌مرتبه‌تثبیت‌شده‌ای در شعر رسیده‌بودند در میدان حضور یافتند و اولین تشکل‌های غیررسمی شعر انقلاب را بنانهادند و پایه‌ای شدند برای شکل‌گیری بنای شعر انقلاب اسلامی.[...] در این بین عباس براتی‌پور با تجربه مدیریتی و روحیه متعادل و مردم‌داری که داشت خیلی زود توانست به حلقه رابط بین شاعران انقلاب

چون نظامی بود با همراهی در برنامه‌هایی که نهاد‌های ارتشی و بسیج داشتند نقش مهمی را در توسعه ادبیات دفاع مقدس ایفا کرد. (ایبنا)

- سروده‌ای برای امام زمان (عج)**

چیز زیباست روی تو در خواب دیدن / فروغ‌نگ‌ها تو در آب دیدن /
چه زیباست رخسار خورشیدی تو پس از پرده‌داری مهتاب دیدن /
چه زیباست در چشمه‌نور چشم / اشکوفایی روشن ناب دیدن /
چه زیباست دور از شکوه حضور / نگاه تو در چشم احباب دیدن /
چه زیباست تصویر روحانی تو / به یک باره در پیکر قاب دیدن /
چه زیباست در خلوت دل نشستن / اجمال تو در از تب و تاب دیدن /
چه زیباست در جست و جویی عطش‌ناک / لب عاشقان تو سیراب دیدن /
چه زیباست در چشم‌دریایی تو / نگاه خروشان گرداب دیدن /
چه زیباست در اقتدای نامزم / تو را در تجلای محراب دیدن /
چیز زیباست گر پاگذاری به چشم / انشستن کناری و سیلاب دیدن

گفت‌وگو با مهین راد، داستان‌نویس مشهدی، درباره نخستین کتابش «زنی که چشم‌هایش را در خانه جا می‌گذاشت»

داستان‌های فانتزی برایم جذاب است



از روایت ورؤیا

خیالی نمودار می‌شود. برای نمونه، با نوبی صداییشه که صدایی بی‌همردانه دارد. از هم‌کارش صدای زنانه هدیه می‌گیرد (داستان «صدایم باش») یا مردی که در کودکی، ناخواسته جان هم‌بازی‌اش را گرفته است، حالا از شر دوچرخه جادویی مقتول در امان نیست و مدام این شیء انتقام‌گیرنده را در باغ خود لابه‌لای شاخه‌های درختان می‌بیند(داستان «زنگ‌های قرمز»). عنصر خیال اگرچه بیشتر در رخدادهای خود را نشان می‌دهد، گاه در زبان نیز پدیدار می‌شود و داستان‌هایی از کتاب بیان شاعرانه پیدا می‌کند: «باقی‌مانده آفتاب را از تنم تکاندم، (اسب‌های نجیب، صفحه ۴۰). برخی داستان‌های مجموعه، به‌خوبی روایت شده‌است و جذابیت ویژه‌ای دارد، مانند «شکارچی بی اسلحه، که از بهترین کارهای نویسنده است. اما گاه با ایراداتی مانند پایان‌بندی سست رویه‌رویی، پایان خوش داستان «بهشتی در دوزخ، از این قبیل است. مسئله دیگر، اصرار و علاقه نویسنده به صادرکردن کلمات قصار است و ای بسا استقبال برخی خوانندگان از این نوشته‌ها و کارکرد قابل نقل‌بودنش در محافل یا فضای مجازی در این‌باره اثرگذار بوده است. پررنگ شدن گزین‌گویی‌ها می‌تواند همچون بازدارنده‌ای علیه باورپذیری داستان‌ها و نزدیکی خواننده به‌شخصیت‌ها عمل کند. افزون بر این‌ها، در مواردی کلی‌گویی به داستان‌ها آسیب زده است. مثلاً راوی داستان «صدایم باش، در جایی از مشکل تراشی‌اش برای همکار خود می‌گوید، اما مشخص نمی‌کند مصداق این مشکل تراشی چیست. یا در داستان «زنی که چشم‌هایش را در خانه جا می‌گذاشت، موقعیتی روایت می‌شود که نوه راوی به سراغ او آمده است، بی‌آنکه خواننده بفهمد این شخصیت اصلاً دختر است یا پسر! با این همه، کتاب به‌عنوان نخستین اثر منتشرشده مهین راد مجموعه ای پذیرفتنی است و حتی شاید بتوان گفت یکی از بهترین کتاب‌های داستانی از نویسندگان زن مشهد در سال‌های اخیر. «زنی که چشم‌هایش را در خانه جا می‌گذاشت، را نشر روان در ۱۷۴ صفحه چاپخش کرده است.



بزرگ سالی می‌پردازد. اینکه کار بعدی‌ام چه فضا و حال‌وهوایی داشته باشد بیشتر به این بستگی دارد که کدام‌یک از این آثار زودتر چاپ شود. فعلاً ترجیح‌م چاپ رمانم است، اما نمی‌دانم چه پیش خواهد آمد.

آن‌ها مجموعه‌داستانی با سوزِ‌های فانتزی است. رمانی هم چند سال پیش نوشتم و الان مشغول بازنویسی آن هستم. این رمان چنین حال‌وهوایی ندارد و به داستان زندگی پرفرازونشیب دختری از کودکی تا

درباره کتاب

اگر یکی از کارکردهای ادبیات، انعکاس جهان درون انسان –نویسنده– باشد، داستان‌های خیال و وهم (فانتزی) را می‌توان بازتابی از رؤیاهای و کابوس‌های انسانی دانست. نویسنده این آثار ممکن است در گفتن از خواب و خیال یا بیم‌ها و امیدها و آرزوها و هراس‌های خود، عمدی نداشته باشد، بلکه ارائه ماجرابی خیال‌پردازانه را قصد کند. حال، این ماجرا می‌تواند تنها کارکرد سرگرمی یا زیبایی‌شناسانه بیابد یا با برداشت‌های فلسفی و جامعه‌شناسانه و جز این‌ها رویه‌رو شود و یا بر پایه آن، تفسیرهای روان‌شناختی به دست داده شود (جمال میرصادقی، نویسنده پیشکسوت ایرانی و مؤلف کتاب‌هایی درباره مباحث ادبیات داستانی، دو تعبیر «وهم و خیال» و «وهمناک» را از هم تفکیک می‌کند و فقط دومی را دارای توجیه‌روان‌شناختی می‌داند. ولی ما در اینجا داستان‌وهم و خیال را اعم از انواع داستان خیال‌پردازانه غیرواقع‌گرا در نظر گرفته‌ایم). خدادهای عمده کتاب «زنی که چشم‌هایش را در خانه جا می‌گذاشت»، در چنین حال‌وهوا و فضاهایی می‌گذرد، وقایعی خیالی که شاکله داستان‌هایی کوتاه است و احیاناً نویسنده‌اش در هنگام خلق آن، بیش و پیش از اراده بیان کردن پیامی، به‌گیریِ آن اندیشیده و امید داشته است. داستان ماقبل‌آخر کتاب که عنوانش را به‌کل مجموعه داده، درباره‌زنی نویسنده در روزگار سالخوردگی است. او قدرت هولناک و عجیبی پیدا کرده است، اینکه هر زمان می‌خواهد، چشم‌هایش را از کاسه دربیارد و بعد از مدتی سر جایش بگذارد! در داستان «زنی از سرزمین درختان خشک»، دوزن، یکی از دنیای ما و دیگری موجودی کوچک و پندانگشتی از دنیایی موازی، با هم دوست می‌شوند. شهری که به دریا کوچ کرده، نیز چنان که از نامش پیداست، شرح از جا کنده شدن شهری بزرگ و جابه‌جایی به میان دریا و بدل‌شدنش به جزیره‌ای با هوای پاک و درختان انار و سیب و خرمالو و... است. آدم‌های نخستین کتاب مهین راد، مانند انسان‌های جهان بیرون پر از دغدغه و ترس و آرزو و خواسته‌های گوناگون‌اند، با این تمایز که امیال و نگرانی‌ها و ذهنیاتشان در جهانی

از نظر من، هیچ زاویه دیدی بر دیگری ارجحیت ندارد، برای همین در انتخاب داستان‌های این مجموعه از بین نوشته‌هایم بیشتر تأکید بر داستان‌هایی بود که فضاهای مشابه یک‌دیگر داشته باشند. از طرفی، به‌نظم موضوع‌ها و سوزِ‌های این داستان‌ها چنین زاویه دیدی را ایجاب می‌کرد، به‌طوری‌که گاهی در حین نوشتن داستان یا بعد از اتمام آن، زاویه دید را تغییر می‌دادم.

از این «راوی اول شخص، شش راوی مرد هستند، به‌عنوان یک زن نویسنده، برای رفتن به ذهن و جهان مردانه با چه دشواری‌هایی روبه‌رو بودید و چقدر از این تجربه خرسندید؟

نوشتن داستان از زبان جنس مخالف چالش‌برانگیز است. اما دست‌وپنجه نرم‌کردن با این چالش‌ها برایم بسیار جذاب بود، به‌طوری‌که سعی کردم خود را از به‌ذهن مردان داستان‌های نزدیک‌کنم و دنیا را از چشم آن‌ها ببینم. همچنین، با توجه به بازخوردی که از خواننده‌های داستان‌هایم گرفته‌ام، گویا توانسته‌ام از پس این چالش برآیی‌م.

گزین‌گویی‌نویسی یکی از ویژگی‌های مجموعه «زنی که...» است، به‌عبارتی خواننده از شخصیت اصلی و پذیریزگ و دختر روستایی و حتی مستخدم راوی که حضوری گذرا در داستان دارد، کلمات قصار می‌خواند! اگرچه گاهی این گفته‌ها به جذابیت اثر بیاری می‌رساند، اصرار بیش از اندازه بر ارائه آن متن را دچار تصنع می‌کند و از سیر طبیعی روایت می‌کاهد. این اصرار برآمده از چه ضرورتی است؟

به‌نظم استفاده از گزین‌گویی ضرورت نیست. اما همان‌طور که می‌دانید خیلی از نویسندگان از آن در داستان‌هایشان استفاده می‌کنند و بعضاً دلایل مختلفی هم برای این کارشان ذکر می‌کنند. نیچه که در این باره تبحر خاصی دارد، گزین‌گویی را ماندگارترین فرم ادبی می‌داند و در جایی گزین‌گویی خوب را خوراک همه زمان‌ها و مانند‌نمذ وصف می‌کند که هیچ‌گاه طعمش را از دست نمی‌دهد. حالا به‌نظر من میزان استفاده از این نمک خیلی مهم است، اینکه حاصل کار نه خیلی شور شود و نه بی‌نمک. نکته دیگر این است که از بی‌سواد تا باسواد، از مستخدم تا رئیس، هر از گاهی در زندگی‌شان چنین جملاتی را به زبان می‌آورند، اما بازبان و ادبیات خاص خودشان و درکی که از جهان پیرامونشان دارند. برای همین سعی کردم در جاهایی که ایجاب می‌کرد از آن استفاده کنم طوری که به دل داستان بنشیند.

گاه در سطرهای این کتاب، زبان و بیان شاعرانه مشهود است (مانند داستان «اسب‌های نجیب»). می‌گویند فارسی زبان شعر است و گویا هر ایرانی طی زندگی‌اش دست‌کم یک بار -ولو پنهانی و فارغ از میزان کیفیت آن- شعر گفته است. شما هم سرودن را آزموده‌اید؟

شاعر نیستم، اما به زبان شاعرانه علاقه دارم. جدا از این علاقه شخصی، هر داستانی با توجه به شخصیت و فضای آن، زبان خاص خودش را می‌طلبد. برای نوشتن داستانی مثل «اسب‌های نجیب»، که راوی داستان به قول معلمش به شاعرها می‌ماند، بهترین گزینه چنین زبانی بود و حتی کمک می‌کرد با شخصیت دیگر داستان، ماه‌نور، همراه شویم.

کتاب بعدی‌تان چقدر در حال و هوای این مجموعه خواهد بود؟

الان چند کار آماده برای چاپ دارم که هریک از آن‌ها حال‌وهوای خاص خودش را دارد. یکی از

شاید پررنگ‌ترین بین مایه مجموعه شما خیال و وهم است (آدمی که دو سایه دارد، کسی که صدای شخص دیگری را هدیه می‌گیرد، ناپدید شدن در و پنجره خانه‌ها، دوستی دوزن از دودنیای موازی و...)؛ اینکه کمتر به موضوع‌ها و فضاهای واقع‌گرایانه وارد شده‌اید به‌علاقه شما به نوشتن داستان‌های فانتزی و توانمندی‌تان در خیال‌پردازی برمی‌گردد یا بی‌تلاقی‌تان به رئالیسم؟

هر نویسنده‌ای از دریچه‌ای به دنیا نگاه می‌کند. گاهی نگاه نویسنده به دنیا رئالیستی است و مباحث رئالیستی برایش جذاب تر است و گاهی جهان داستانی نویسنده‌ای مثل من جهانی فانتزی است که باعث خلق چنین فضاهایی می‌شود. من به فضاهای رئالیستی و داستان‌هایی در این حال‌وهوا هم علاقه دارم و ممکن است در آینده کارهای بیشتری در فضاهای رئالیستی خلق کنم، اما فعلاً جذابیت دنیاهای فانتزی برایم بیشتر است.

اساساً چقدر از واقعیت الهام و سوزِ و موضوع می‌گیرید و اکتای شما به تخیلات چقدر است؟

طبیعتاً داستان چیزی جز تخیل نیست و قاعداً مثل بیشتر نویسنده‌ها، اتکای من هم به دنیای تخیلم است. ممکن است موضوعی را از واقعیت وام‌گیریم، اما این تخیل ماست که فضاها و شخصیت‌هایی برای آن موضوع و نوشتن داستانمان می‌سازد.

لژو‌ما این گونه نیست و نویسنده‌هایی که بازتاب واقعیت در نوشته‌هایشان بر خیال‌پردازی آن‌ها می‌چرید کم‌نیستند.

فکر می‌کنم تاجایی‌که به منطق داستانی خللی وارد نشود می‌توان به تخیل پروبال داد. اساساً در دنیای نویسندگی مرز باریکی بین واقعیت و خیال وجود دارد. همچنین دو داستانی که دو نویسنده بر اساس یک رویداد واقعی می‌نویسند مطمئناً یکی نخواهد بود، چون میزان اتکای آن‌ها به حافظه و تخیلشان یکسان نیست. استفاده از تخیل در نویسنده‌ای که می‌خواهد داستانی رئال بنویسد با نویسنده‌ای که داستانی فانتزی خلق می‌کند به یک میزان نیست. به‌نظم، هر چه کمتر از تخیل استفاده کنیم به ناداستان نزدیک‌تر خواهیم شد و از این رو شاید بتوان گفت تکیه اصلی بیشتر داستان‌نویس‌ها به‌ویژه نویسنده‌هایی مثل من بر تخیل است.

برخی نویسندگان از خواب‌ها و رؤیاهای و کابوس‌های خود برای نوشتن داستان مایه می‌گیرند. در کارهای شما هم فضاهای رؤیاگون (مانند داستان «شهری که به دریا کوچ کرد») یا کابوس‌ناک (داستان «باقی‌مانده من» که در آن یک ورزشکار دونده اختیار باهایش را از دست داده و به دنبال آن به مکان‌های مختلف کشیده می‌شود یا «زنگ‌های قرمز» که ماجرای ظاهر شدن مدام دوچرخه‌ای بر شخصیت اصلی و عذاب‌های اوست) دیده می‌شود. آیا میان این داستان‌ها و رؤیاهای و کابوس‌های شخصی شما ارتباطی هست؟ نه. داستان‌ها ارتباطی با خواب‌ها و کابوس‌های من ندارد. همان‌طور که گفتم فعلاً از این دریچه به دنیا نگاه می‌کنم و با نوشتن در این فضاها احساس راحتی بیشتری می‌کنم. از طرفی، گاهی واقعیت دنیا کم از کابوس ندارد! مثل داستان «باقی‌مانده من»، که از دوران سخت و وحشتناکی مثل فراگیری کرونا وام‌گرفته شده است یا داستان «شهری که به دریا کوچ کرد، درباره فرار از مشکلات عدیده زندگی در کلان‌شهرها.

راویان شما در ۱۰ داستان از دوازده داستان کتابتان، اول شخص‌اند و دو داستان با دیدگاه (زاویه دید) سوم شخص روایت می‌شود. چرا «من» در این مجموعه این قدر بسامد دارد؟